

مطربه است گفتیم چو کاه است که این رحمت وی رسید است گفت یکتا گفت اینه
آنچه بود گفت عود در کنیا داشت و قبی یارن یا پاتنه میگفت
و حقیقت لا تقضنا آله عهدا ولا کدرت بعد الصیق و قد ملات جواخج و القاب
و جلد و کرمنا لانا و سلوا و اهدا فیما فی سیر موی سواه اداک ترکتی
فیما سرعیدا بهدایه تو خواست و عود دین گفت و بگریه داند ماوی بهجت
کی منتهم داشت و شش و شش که آرازی بود از و غیر سیدیم کمال چیر است
دل خسته و بیان شکسته گفت نظم خطی ای من چنان
فغان و عظمی و لسان قیئ منه بعد یخند و خضی الله و اصفغان
اجت نادریت طوعا لبی اللذی دعانی و خفت قما حیت دما
وقع ایت بالا ماین بعد از ان صاحب کینک با کشته های ویراست و زیارت
بزم میده اولیها داشت و فقره ترا کما ست های وای سر در ویتی و یلکتم و یل
مکن و همرا بخا با شتابهای وی دایا و در بعد از ان کربان رخم و بخدا سوگند
از جای وی نزدیک من بگذر و بنده در از تیر زنها مانه تضرع میکرد و می
فغانستم که چشم هر هر زده و میگفتم ای پرومکار من تو دانی بهمان و آشکار من و من اعتماد
بر فضل و کرم تو کرد و مرا در سوا مکران ناکاه یکی در بزمه کتم گفت یکتا ای احباب در
بکشا در سر و دهم با چها ر غلام و شمع ای او گفت ای شتا داجانت در آمدن میبھی
گفتم دای چون در آمد گفت و گفتم ای احباب من شتی مشب بخواب و بیدر که ها بقیها

من میگویم که از وقت که در کنیا داشت و قبی یارن یا پاتنه میگفت
آنچه بود گفت عود در کنیا داشت و قبی یارن یا پاتنه میگفت
و حقیقت لا تقضنا آله عهدا ولا کدرت بعد الصیق و قد ملات جواخج و القاب
و جلد و کرمنا لانا و سلوا و اهدا فیما فی سیر موی سواه اداک ترکتی
فیما سرعیدا بهدایه تو خواست و عود دین گفت و بگریه داند ماوی بهجت
کی منتهم داشت و شش و شش که آرازی بود از و غیر سیدیم کمال چیر است
دل خسته و بیان شکسته گفت نظم خطی ای من چنان
فغان و عظمی و لسان قیئ منه بعد یخند و خضی الله و اصفغان
اجت نادریت طوعا لبی اللذی دعانی و خفت قما حیت دما
وقع ایت بالا ماین بعد از ان صاحب کینک با کشته های ویراست و زیارت
بزم میده اولیها داشت و فقره ترا کما ست های وای سر در ویتی و یلکتم و یل
مکن و همرا بخا با شتابهای وی دایا و در بعد از ان کربان رخم و بخدا سوگند
از جای وی نزدیک من بگذر و بنده در از تیر زنها مانه تضرع میکرد و می
فغانستم که چشم هر هر زده و میگفتم ای پرومکار من تو دانی بهمان و آشکار من و من اعتماد
بر فضل و کرم تو کرد و مرا در سوا مکران ناکاه یکی در بزمه کتم گفت یکتا ای احباب در
بکشا در سر و دهم با چها ر غلام و شمع ای او گفت ای شتا داجانت در آمدن میبھی
گفتم دای چون در آمد گفت و گفتم ای احباب من شتی مشب بخواب و بیدر که ها بقیها

آواز واده پنج دره در دینش سری و نفس و نرا با این خوشی تا نچند دایر که مارا با نچند
عنا ایست چون این پیش در پیش و شکر کرد و بدایه خدای تعالی را نچند خیر
سری کوید بلشتم و شکار صبی می در چون نماز صبح کرد و بیرون آمد و رفت
وی که فخر و به سپارستان و در صاحب سپارستان چپ و راست می کزیت چون سر
و به کت سر چپا درای بدستی که نچند دایر خدای تعالی و قرب و اعتبار است که در ویش
ها باقی از نچند و کت **نظم** انهما شب الیس بخلوا من نوال
قربتم ثم ترفت و علت فی کمال حال چون نچند مارا دید چشم پر آب کرد و با نچند
نقال و نجات می گفت مراد میان خلو مشهور کرد و نیدی دیون وقت گذشت
بود بر صاحب نچند و داند کربان کفتم که به مکن که نچند نچند و نچند و نچند
سود کت لا و الله کت به هنر دکت لا و الله کفتم بشل بهاسود کت اگر همه دنیا بمن
دعای قبول نمیکند و ای که داشت خالصا الله تعالی سچانه کفتم فقه چیت گفتا و شتا
دوش من تو بیج کرد و نچند کاه میگویم که از همه مال خود بیرون آمدم و در خدای کوچیم
اللهم کت السعه کفیدا و بالزق و جیدا روی با من مشت کرد و روی بیو میگفت
گفتم چرا و کوی کت کویا خدای تعالی با نچند مرا خواند از من دای نیست ترا کاه میگویم که
خدا که در همه مال خود را خالصا الله سچانه کفتم آیا چه بزرگست بکت نچند بعد از
نچند نخواست و جامهای که در دست داشت بیرون کرد و بلا سرا به پوشید و بیرون رفت
و میگریست کفتم خدای تعالی ترا راهی داد که به چیت گفت

من میگویم که از وقت که در کنیا داشت و قبی یارن یا پاتنه میگفت
آنچه بود گفت عود در کنیا داشت و قبی یارن یا پاتنه میگفت
و حقیقت لا تقضنا آله عهدا ولا کدرت بعد الصیق و قد ملات جواخج و القاب
و جلد و کرمنا لانا و سلوا و اهدا فیما فی سیر موی سواه اداک ترکتی
فیما سرعیدا بهدایه تو خواست و عود دین گفت و بگریه داند ماوی بهجت
کی منتهم داشت و شش و شش که آرازی بود از و غیر سیدیم کمال چیر است
دل خسته و بیان شکسته گفت نظم خطی ای من چنان
فغان و عظمی و لسان قیئ منه بعد یخند و خضی الله و اصفغان
اجت نادریت طوعا لبی اللذی دعانی و خفت قما حیت دما
وقع ایت بالا ماین بعد از ان صاحب کینک با کشته های ویراست و زیارت
بزم میده اولیها داشت و فقره ترا کما ست های وای سر در ویتی و یلکتم و یل
مکن و همرا بخا با شتابهای وی دایا و در بعد از ان کربان رخم و بخدا سوگند
از جای وی نزدیک من بگذر و بنده در از تیر زنها مانه تضرع میکرد و می
فغانستم که چشم هر هر زده و میگفتم ای پرومکار من تو دانی بهمان و آشکار من و من اعتماد
بر فضل و کرم تو کرد و مرا در سوا مکران ناکاه یکی در بزمه کتم گفت یکتا ای احباب در
بکشا در سر و دهم با چها ر غلام و شمع ای او گفت ای شتا داجانت در آمدن میبھی
گفتم دای چون در آمد گفت و گفتم ای احباب من شتی مشب بخواب و بیدر که ها بقیها

من میگویم که از وقت که در کنیا داشت و قبی یارن یا پاتنه میگفت
آنچه بود گفت عود در کنیا داشت و قبی یارن یا پاتنه میگفت
و حقیقت لا تقضنا آله عهدا ولا کدرت بعد الصیق و قد ملات جواخج و القاب
و جلد و کرمنا لانا و سلوا و اهدا فیما فی سیر موی سواه اداک ترکتی
فیما سرعیدا بهدایه تو خواست و عود دین گفت و بگریه داند ماوی بهجت
کی منتهم داشت و شش و شش که آرازی بود از و غیر سیدیم کمال چیر است
دل خسته و بیان شکسته گفت نظم خطی ای من چنان
فغان و عظمی و لسان قیئ منه بعد یخند و خضی الله و اصفغان
اجت نادریت طوعا لبی اللذی دعانی و خفت قما حیت دما
وقع ایت بالا ماین بعد از ان صاحب کینک با کشته های ویراست و زیارت
بزم میده اولیها داشت و فقره ترا کما ست های وای سر در ویتی و یلکتم و یل
مکن و همرا بخا با شتابهای وی دایا و در بعد از ان کربان رخم و بخدا سوگند
از جای وی نزدیک من بگذر و بنده در از تیر زنها مانه تضرع میکرد و می
فغانستم که چشم هر هر زده و میگفتم ای پرومکار من تو دانی بهمان و آشکار من و من اعتماد
بر فضل و کرم تو کرد و مرا در سوا مکران ناکاه یکی در بزمه کتم گفت یکتا ای احباب در
بکشا در سر و دهم با چها ر غلام و شمع ای او گفت ای شتا داجانت در آمدن میبھی
گفتم دای چون در آمد گفت و گفتم ای احباب من شتی مشب بخواب و بیدر که ها بقیها